

# شاه ایران و بیماری محرمانه او

◆ دکتر ناصر صفایی نائینی

تهران از دست کارتر خارج شده بود. تازه موقعیت آمریکا در آوریل سال ۱۹۸۰ پس از شکست آنها در اقدامات نظامی بمنظور نجات گروگان‌ها خیلی بدتر شده بود.

در این موقع در تمام دنیا بیماری شاه صحبت روز بود زیرا از طرفی تمام عوارض ممکن و قابل تصور بیماری او بروز کرده بود گوئی که خداوند او را لعن کرده باشد و از طرفی دیگر هیچ کشوری حاضر نشده بود که او را بپذیرد، زیرا از عکس العمل مشابه انقلابیون ایرانی هراس داشتند تا اینکه سرانجام سادات رئیس جمهوری مصر جرات کرد و او را دوست خود نامید و در مصر از او پذیرایی کرد و در همانجا بود که بعد از چند عمل جراحی، حالش بسرعت رو به وخامت رفت و عمرش بسر آمد.

در این نوشته سعی می شود تا حتی المقدور بگونه‌ای واقع بینانه عواملی را دنبال کنیم که در قالب شرح زندگی شاه سابق با تاریخ معاصر سر و کار پیدا کرده است و بعد کوشش خواهد شد تا در تجربه و تحلیل دریابیم که چرا پرزیدنت کارتر با قبول شاه سابق برای عمل جراحی کیسه صفرا در آمریکا که آنرا اقدامی بشردوستانه و انسانی می دانست مرتکب چنین اشتباه بزرگی شد. سرانجام چنانکه در طب بالینی مرسوم است تحول کشنده یک بیماری را دنبال می کنیم که در ابتدا کاملاً جنبه خوش خیمی داشته است.

، هیتلر، چمبرلین، موسولینی و چند نفر دیگر را مطالعه کنیم می توان گفت که اقدامی نادرست می تواند روند مذاکرات موقعیت سیاسی یا نظامی و یا آینده یک ملت را به مخاطره اندازد ولی هرگز دیده نشده است که سلامتی یک پادشاه سابق توانسته باشد صلح دنیا را به مخاطره بیندازد و یا قوی ترین ملل دنیای معاصر یعنی آمریکا را با گرفتن ۵۳ نفر گروگان در سفارت آمریکا در تهران در موقعیتی اهانت آمیز قرار دهد. علت بروز این واقعه این بود که پرزیدنت کارتر رئیس جمهوری

## آمریکا سعی داشت برای حفظ تامین نیازهای نفتی، رابطه با دولت جدید ایران را حفظ کند

آمریکا با دریافت اطلاعات ناکافی تصمیم می گیرد که شاه سابق ایران را برای درمان های پزشکی به آمریکا بپذیرد. همچنین می توان باور کرد که حمله روسیه شوروی به افغانستان نیز موقعی روی داد که سررشته امور بعثت حادثه

بندرت می توان در تاریخ بشر موردی پزشکی - سیاسی که اینگونه پر از جزئیات ظریف و در هم آمیخته باشد سراغ کرد.

سوء تفاهم ها، اشتباهات و امور ناصوابی که ریشه تمام آنها در بیماری شاه بود و شاه سابق ایران آنرا مطلقاً محرمانه نگهداشته بود قوی ترین ملت دنیا یعنی ایالات متحده آمریکا را بعد از خلع پادشاهی که بعثت بیماری بسیار ضعیف شده بود در وضعیتی بسیار موهن قرار داد. پرزیدنت کارتر نیز که مشاورین خوبی نداشت در بدترین موقع انقلاب ایران تصمیم نادرستی گرفت. او بدون تردید بعثت از دست رفتن پرستیژ آمریکا در آن موقعیت حساس بود که در مبارزه انتخاباتی برای ریاست جمهوری در مقابل ریگان با عدم موفقیت روبرو شد. از طرف دیگر شاه سابق درگیر تمام عوارض ممکن و قابل تصور بیماری Wadenstrom گردید ( شرح این بیماری در سال ۱۹۴۴ توسط Wadenstrom سوئدی نوشته شده است). علائم این بیماری عبارتند از انتشار غیر طبیعی لنف، انکسار خیلی مهم مایع خارج سلولی، کم خونی، خون ریزی های منتشر، بزرگی کبد و اختلالات دیگر کبدی، طحال و مغز استخوان) سرانجام در این حکایت عبرت آمیز از عدم درک مسئولیت بعضی پزشکان معالج و مشاورین رؤسای حکومت صحبت می شود.

از هنگامی که به بررسی ابتلاات پزشکی رؤسای دولت ها در طول تاریخ پرداخته اند تاکنون هیچ موردی از این قبیل و تا این اندازه غم انگیز آنطور که در زندگی سیاسی - پزشکی شاه سابق ایران پیش آمد برخورد نشده است. در حقیقت اگر مورد روزولت، ناپلئون سوم، ویلسون، کندی

ولی روز بروز با وجود درمان های طبی و جراحی غامض تر شده و عوارض جانبی آن دفاع طبیعی بدن را از بین برده و باعث سر در گمی پزشکان شده است. باین ترتیب دو سال پس از مرگ بومدین رئیس جمهوری الجزایر و حدود شش ماه پس از سکرکات پایان ناپذیر بیماری تیتو رئیس جمهوری یوگسلاوی، شاه سابق ایران باید مثالی برای نوعی بیماری بشمار رود که در آن ملاحظه و رعایت منافع عالیه دولت رلی نداشت. اگر در مورد بومدین موقعیت مشاورین او طوری نبود تا وارث او شوند قابل درک است. در مورد تیتو نیز می توان قبول کرد که خلاء سیاسی در برابر همسایه های مانند روسیه شوروی تا چه اندازه باعث دغدغه خاطر جانشین او می شد ولی در مورد شاه سابق ایران، نمی توان فهمید که این پنهان کاری و فعالیت های نامیدانه و پراکنده درمانی چه دلیلی برای خودش و برای ملتش در برداشت؟

بیوگرافی او نشان از عواملی می دهد که در سرنوشت او موثر بوده اند. او مردی بود که درگیر خود بزرگ بینی خطرناکی شده بود. روحیه و روان او عمیقاً تحت تاثیر عوامل چندی قرار داشت از جمله پدری خشن و عامی که متفقین او را مانند مهره شطرنج بکار بردند. گزارش محرمانه ای توسط CIA که متن آن توسط روزنامه های آمریکایی در سال ۱۹۷۵ فاش شد. از این مسایل پرده برداشت. آنطور که شاه سابق در این گزارش تصویر شده است او را مبتلا به اختلالات روانی و سواس آمیزی از جمله ترس شدید از ناتوانی جنسی و عقده حقارت توصیف کرده اند. روان شناسان و تجزیه و تحلیل کننده های CIA خیلی آسان توانسته اند به چنین نتایجی برسند زیرا رفتار و سلوک مردی که ۳۷ سال بر ایران حکومت کرد همچنین مشروح روایاتی که خودش از زندگیش، از دوران کودکی و رابطه خیلی مشکل خود با پدرش بیان نموده است عناصری آسان و قابل آنالیز را در اختیار گذاشته است. خودش در خاطراتش نوشته است که "تنها یک نگاه پدرم کافی بود تا خودم را در قعر زمین پنهان کنم." عکس های رنگ سال های ۳۰ پسر بچه نحیفی را نشان می دهد که با

چشماتی غمگین در برابر پدر درشت اندامش که دو متر قد او بود و نگاهی صاعقه آسا داشت، ایستاده است. رضاشاه در حقیقت از قدرتی طبیعی برخوردار بود. تحصیلاتی نداشت و زندگانی او محقر بود. او در تیپ قزاق افسر عالی رتبه ای شد و بعداً توانست با قدرت مشت خود سلسله

سلطنتی پهلوی را پایه گذاری کند. برای ساخت یک ایران نو از قلع و قمع مخالفین ابائی نداشت و خشونت او زبانزد همه بود. با وجودی که نسبت به پسرش مهربان بود ولی محمدرضا جوان از او وحشت داشت. رضاشاه مایل بود پسرش را آنطور که می خواست پرورش دهد یعنی مردانه و قوی. لذا برایش یک زندگی خشن و با انضباطی را مقرر کرده بود و با وجود سلامتی لرزانی که داشت تحت آموزش سخت نظامی قرار گرفت و به تمام ورزش های سخت می پرداخت. این مرد جوان محکوم به تنهایی بود که در تمام طول زندگانش ادامه داشت او روزی به یک ژورنالیست فرانسوی گفته بود که "من دوستی ندارم." او سه بار ازدواج کرد که اولین آن با پرنسس فوزیه بود. قبلاً نظر او را در پاره این ازدواج استفسار نکرده بودند در حالیکه او با همسر آینده اش هرگز دیناری نداشت. او تحت قیادت پدری مستبد و زندگی در کنار خواهر دوقلویش که شخصیتی مسلط داشت، سعی می کرد که کمتر صحبت نماید. مادر او مستبد به رای و خشکجه مقدس بود این عوامل محمد رضا را متمایل بتصوف کرد که پایه اساسی شخصیت او شد و در حقیقت همان چیزی شد که عدم اعتماد بنفس او را جبران می نمود. رویاهایی که سه بار در کودکی بر او تجلی کرده است و دو بار سوء قصدی که علیه او صورت گرفت و در هر دو بار بگونه مجزه آسانی از خطر جست سبب شدند که او را برای خود قایل به یک

## پزشکان فرانسوی در سال ۱۹۷۴ بیماری شاه را تشخیص داده بودند

ماموریت الهی باشد و معتقد بود که خداوند که تنها دوست اوست او آسیب ناپذیر کرده است. در سال ۱۹۴۱ بجای پدرش که تمبید شد به تخت نشست ولی در حقیقت کسان دیگری کفیل او شدند و آنها نیروهای قدرتمند متفقین یعنی روس و انگلیس بودند که ضمن جنگ با نیروهای

محمور، ایران را اشغال کرده بودند و وظایف شاه را به او دیکته می نمودند و براسی از حکومت تنها نامی باقی مانده بود. کردها و آذربایجانی ها جمهوری مستقل خود را اعلام کرده بودند.

سیاستمداران ملی و بازاریها و غالباً جمهوری خواهان سهواً و یا عمدتاً شاه را نادیده گرفتند. روحانیون که می باستی با پدرش تسویه حساب نمایند از او متنفر بودند. حزب کمونیست توده که در آن زمان خیلی قوی بود خود را برای روز بزرگی که باید پادشاهی که از پادشاهی فقط بظاهر پر زرق و برق آن اکتفا کرده بود منفصل شود آماده می کردند. فرار او در اوت ۱۹۵۳ که بعلت فشار مردم صورت گرفت و مراجعت سه روز بعدش بکمک کودتایی که توسط "سیا" سرمایه گذاری و برنامه ریزی شده بود نتوانست استحکام سلطنتش را تضمین نماید ولی بعد از این ماجرا دستهای محمدرضا برای گرفتن انتقام از رسوایی های گذشته کاملاً باز بود. پدرش دیگر در قید حیات نبود. انگلیسها و آمریکاییها بمناسبت اینکه او توانسته بود مانع انهدام منابع نفت خاورمیانه شود نسبت به او احساس حق شناسی داشتند و باو تعلق می گفتند. ضمناً فشار می آوردند تا هر گونه مخالفتی را سرکوب نماید. دوران خونریزی سلطنتش با اعدام افسران کمونیست شروع شد. او توسط دهها هزار مأمور ساواک همه را تحت نظر گرفت و به قلع و قمع مخالفین و طالبین کسب قدرت پرداخت. از این نظر محمدرضا شاه نسبت به پدرش خیلی "قوی تر" و "مردانه تر" عمل کرد. او همچنین بیش از پدرش در امور سیاسی و عوام فریبی مهارت نشان می داد.

او فتودال ها و روحانیون را بشدت تحت فشار قرار داده و بطوری قطعی مانند یک سوسیالیست از انقلاب سفیدش صحبت می کرد که بدون خونریزی صورت گرفت و به اصلاحات ارضی، آزادی زنان و سهیم شدن کارگران در سود کارخانه ها و غیره می پرداخت. او در عین موفقیت بود و قسمت اعظم مطبوعات غربی بخصوص آنها که در آنسوی اطلانتیک بودند چاپلوسانه مطالبی را نشر می دادند که باعث وجد و نشاط او می شد. روسیه شوروی آن زمان بگونه متشخصانه ای از او پذیرایی می کرد. به لطف نیکسون رئیس جمهور آمریکا و آقای کیسینجر تمام درها برای دستیابی او بگنجینه تسلیحاتی آمریکا باز شد و او می توانست بدون اینکه نیازی به تصویب سنای آمریکا داشته باشد هر نوع اسلحه و بهر مقداری که میل داشته باشد از آمریکا بخرد. صاحبان صنایع بزرگ، بانکداران، دلال های

معاملاتی از همه جای دنیا به تهران روی می آوردند تا باقیمانده محصولات نفتی فراوان و ارزان قیمت را برای خود جمع آوری کنند و همین سبب شد که قیمت آن بین سالهای ۱۹۷۰

موحشی احساس تنهایی می کرد ایران را ترک نمود.

تصمیم نامناسی که کارتر رئیس جمهور آمریکا اتخاذ کرد بر پایه اشتباه در تشخیص

است. ممکن است پزشکان معالج شاه بسیار کاردان می بوده اند ولی هرگز به رابطه یک تشخیص پزشکی با بعد بسیار گسترده آن در پی آمدهای سیاسی توجه نکرده بودند.

در ۲۱ اکتبر ۱۹۷۹ وزارت خارجه آمریکا این سؤال را با پرزیدنت کارتر مطرح می کند که: با وجود خطرات ممکن در حالیکه تظاهر کنندگان ایرانی اعضای سفارت آمریکا در ایران را تهدید کرده اند ممکن است اجازه داد که شاه ایران در آمریکا بستری شود؟ پرزیدنت همیشه با ورود شاه به آمریکا مخالفت کرده بود معذالک، وزیر خارجه آقای ونس مجدداً



و ۱۹۷۴ چندین برابر شود. اضافه شدن لبروت بر قدرت مطلق شاه در طول سالها تماثل او را به "خود بزرگ بینی" افزایش داد و بر خلاف تمام اصول عقلی اعلام کرد که ایران قبل از سال ۱۹۸۰ پنجمین قدرت نظامی جهان خواهد شد و به علت خود قول داد که به تمدن بزرگ دست خواهد یافت و آن آغاز تنزل و ویرانی غرب خواهد بود. او خود را با داریوش و

کوروش کبیر و ژنرال دوگل مقایسه می کرد. شاهنشاه صدای زنگ "پایان" را نمی شنید

در سال ۱۹۷۶ فروش نفت خیلی مشکل شد، خزانه داری نیز دچار مشکل شد و نتوانست از تورم رو به رشد و رکود اقتصادی جلوگیری کند. مردم طبقه متوسط که سطح زندگیشان رو به تنزل بود هر روز کمتر از روز پیش از این حکومت که برایشان بدبختی آورده بود طرفداری می کردند. شاه همچنان این نارضایی های رو به رشد را نمی دید و هیچ توجهی به انقلابی که کم کم در افق سیاسی ملکیت پیدا شده بود نداشت. شورش همگانی ۱۹۷۹-۱۹۷۸ به او صدمه زد مگر او پدر ملت شمرده نمی شد؟ بر حسب گفته نزدیکانش او کارهای بیجگانه ای می کرد. به یاد سوء قصداتی که در سالهای جوانی باو شده بود می افتاد و نمی توانست غرور خود پسندانه اش و همچنین رفتار متفرعانه خود را حفظ نماید. نگاههای او سرد و بی رمق بودند. سفیر آمریکا از کم دلی او خیلی متعجب بود زیرا او هر ساعت تلفن می کرد تا برای پایان دادن به این طغیان کسب تکلیف نماید.

بیماری شاه قرار داشت. کارتر بعد از پایان دوره اش غالباً می گفت که برایش آسان بود که در اکتبر ۱۹۷۹ اجازه دهد که شاه در آمریکا بستری شود زیرا می توانست آن اجازه را بر "ملاحظات انسانی" تطبیق دهد. امروز در بررسی

این مسئله را مطرح می کند. کارتر در دفاع از خود گفته است که به او گزارش دادند که بیماری شاه بسیار خطرناک است و حتی او در معرض خطر مرگ قرار دارد و در تمام دنیا تنها محلی که بتوان برای درمان او چاره ای اندیشید و او را از مرگ نجات داد نیویورک است و با توجه باینکه ایرانی ها قول داده بودند که سفارت را حفظ خواهند کرد من موافقت خود را اعلام کردم. از نظر انسانی کارتر ذیحق بود. عملاً در ابتدا کارتر، که می توانست طرق مختلفی را انتخاب کند، مانند یک رجل سیاسی عمل کرد ولی تصمیم ناصحیح او، به گروگان گیری اعضاء سفارت آمریکا در تهران منتهی شد و شکست سخت ماموریت نظامی را که چند ماه بعد با هلی کوپتر صورت گرفت در پی داشت. روزنامه نگاران آمریکایی سعی کرده اند گذشته را بازسازی کنند و باین نتیجه رسیده اند که کارتر تمام حقایق را بیان نکرده است. در حقیقت، پزشکان اطراف کارتر اظهار کرده بودند که شاه سابق به سختی بیمار است ولی نه چنانکه خطر مرگ او را تهدید می کند. بنابراین مطلقاً لازم نیست که او در آمریکا تحت درمان قرار گیرد. شاه به مدت شش سال بیماری خود را از دیگران پنهان کرده بود و تحت درمان پزشکان فرانسوی قرار داشت، لذا می توان گفت تصمیم کارتر در باره شاه سیاست

## دولت آمریکا با معاینه شاه توسط پزشک ایرانی مخالفت می کند

جزئیات امر دیده می شود که تصمیمی که گرفته شد در حقیقت یک جهت گیری سیاسی و حکومتی بوده است که غالباً هم مخالف مسائل انسانی است و کارتر علیه آنچه که پیش بینی و اعلام کرده بود و آن بر انبساط تشخیص و پیش آگهی ناصحیح اطباء قرار داشت، عمل کرده

آمریکا را در برابر ایرانی‌ها بکلی دگرگون کرد و روند حوادث را تغییر داد. احتمالاً دانشجویان ایرانی بهانه‌های دیگری برای هجوم به سفارت آمریکا پیدا می‌کردند ولی این تصمیم کارتر آنها را خیلی آسان نمود.

اکنون می‌دانیم که کارتر مردی مردود بود و اخذ تصمیم برایش خیلی مشکل می‌نمود. از ژانویه ۱۹۷۹ که اوضاع آشفته‌تر می‌شود کارتر رسماً از شاه دعوت می‌کند که به ملک یکی از ارباب مطبوعات در کالیفرنیا برود و مدتی در آنجا اقامت کند. در این بین دعوتی نیز از پرزیدنت سادات دریافت می‌نماید و در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ همراه با خانواده‌اش برای یک هفته عازم مصر می‌شود. پس از آن در پی دعوت پادشاه مغرب سه هفته در مراکش بسر می‌برد. تا اینجا وضع مزاجی شاه خیلی خوب بوده و به ورزش‌های مورد علاقه‌اش (شنا و تنیس) می‌پرداخته است. کارتر منظمأ برایش پیام می‌فرستد که هر وقت بخواهد می‌تواند به آمریکا برود. شاه در این مورد مردود بود زیرا از طرفی میل داشت که به ایران نزدیک‌تر باشد. تا شاید مجدداً بتواند زمام قدرت را در دست گیرد و از طرفی دیگر اگر به آمریکا می‌رفت به ایرانیان اینطور القا می‌شد که او مانند عروسکی در دست آمریکائیاها می‌باشد.

اول فوریه روزی است که آیت الله خمینی به ایران می‌رود و دو هفته بعد از آن سفارت آمریکا مورد تهدید قرار می‌گیرد. در هفته دوم مارس شاه از مراکش به رباط می‌رود و این زمان مصادف می‌شود با تغییر عقیده کارتر و یافتن بهانه‌ای برای ممانعت از ورود شاه به آمریکا. لذا به دیوید راکفلر بانکدار و هنری کسینجر که هر دو دوست و حامی شاه بودند مراجعه می‌کند و

به آنها حالی می‌نماید که اگر شاه در آمریکا پذیرفته شود سفارت آمریکا مورد حمله قرار خواهد گرفت و زندگی دیپلمات‌های آمریکایی بخطر خواهد افتاد. راکفلر مخالفت می‌کند و می‌گوید که این در شان آمریکائی‌ها نیست که دوستان خود را هنگام مصیبت تنها بگذارند او توانست در جزایر باهاما برای شاه مامنی در نظر بگیرد تا

ایام تبعیدش را در آنجا بگذرانند و به بیمارستانی هم دسترسی داشته باشد. در این میان بدون تردید ارتباط بانکی شاه با راکفلر رلی داشته است. حکام جزیره نیز از این موقعیت استفاده کرده و درآمد توریستی سرشاری برای خود متصور بودند. شاه سابق در ۳۰ مارس به آن جزیره می‌رود و از همان روزهای اول نارضایتی خود را از نظر تدابیر امنیتی و هزینه اقامتش که به رقم سرسام‌آور روزانه ۲۴۰۰۰ دلار بالغ می‌شد ابراز می‌نماید. آقای راکفلر سعی می‌کند محل دیگری را مثلاً در سوئیس یا اطریش برای شاه در نظر بگیرد. سرانجام شاه سابق با یک ویزای شش ماهه در Guernavaca مکزیک که محلی در یکصد کیلومتری مکزیکوسیتی می‌باشد ساکن می‌شود. در این مدت بین طرفداران و مخالفینش در واشینگتن در باره اقامت او در آمریکا بحث بالا می‌گیرد. کارتر و ونس همیشه رسماً مخالف حضور شاه در آمریکا بودند. در این هنگام کسینجر رل عمده‌ای بازی می‌نماید. کارتر می‌داند که موقعیت وزیر خارجه سابق پرزیدنت نیکسون در باره مذاکرات SALT طوری است که خواهد تواست بر رای سنای آمریکا تاثیر بگذارد. بعبارت دیگر کارتر به کسینجر احتیاج داشت. کسینجر که پیوسته منظور خود را در جملات کوتاهی بیان می‌کرد هنگام نهار روز

نهم آوریل اظهار می‌دارد که ممالک متحده با شاه سابق رفتار ناروایی داشته است. این اظهار نظر مقدمه یک سری فشارهای شخصی به مقامات عالی‌رتبه سطح بالا بود که با شرکت مردی صاحب نفوذ بنام M.C. GLOY. J. Z. صورت گرفت. این شخص سمت مهمی داشت و وکیل شاه سابق و خانواده‌اش بود و البته از این بابت سود فراوانی نصیبش می‌شد که نمی‌توانست از آن غفلت نماید از طرفی در بانک‌های راکفلر هم ذینفع بود. باید توجه داشت که همیشه عده‌ای از سیاسیون بخاطر منافع سرشار مادی از هواداران بانک و بنیاد راکفلر بوده‌اند. کارتر هیچگاه نظرش را تغییر نداد و در پایان تابستان ۱۹۷۹ نیز اعلام کرد: در حالیکه شاه می‌تواند در هر کجای دیگر اقامت کند و از امنیت کامل نیز برخوردار باشد اقامت او در آمریکا ضرورتی ندارد. ولی فعالیت روزافزون اکیپ راکفلر - کسینجر کم کم به موفقیت نزدیک می‌شد. بدلائل بی‌شماری چهره سیاسی کارتر نیز ضایع می‌شد و صحبت از این بود که در کنوانسیون آینده حزب دموکرات ادوارد کندی بر کارتر پیشی خواهد گرفت. کارتر در دام افتاده بود. اگر او با ورود شاه به آمریکا موافقت می‌کرد عملاً به جماعت لیبرال‌هایی که معتقد بودند شاه حاکمی مستبد است و مردمش در تمام کشور علیه او تظاهرات می‌نمایند پشت کرده است و اگر با ورود شاه مخالفت می‌نمود تمام دست راستیهای آمریکایی را که شاه را متحدی مطمئن می‌شناختند ناراضی می‌نمود. در این مدت این سؤال مطرح بود که اگر در پی مخالفت با درمان شاه در آمریکا او در مکزیک فوت می‌کرد لطمه سختی به موقعیت آمریکا نمی‌خورد؟

امروز کارتر متوجه شده است که می‌بایستی به افکار عمومی آمریکایی‌ها

توجه می‌کرد. بهر حال او تصور می‌نمود که می‌بایستی سعی نماید روابطش را با حکومت جدید ایران حفظ کند تا بتواند مجدداً مانند سابق نفت مورد نظرش را از ایران ببرد. ضمناً احتمال می‌داد که حکومت آیت‌الله خمینی سقوط کند که در این حال یک خلاء سیاسی بوجود می‌آمد و نمی‌بایستی فرصت داده می‌شد که روسیه



شوروی بسرعت جای خالی را پر کند. از طرفی باید توجه داشت که کارتر و همکارانش به اندازه کافی واقع بین نبودند و بفکرشان نرسیده بود که قبل از اینکه شاه را در آمریکا بپذیرند سفارتخانه را تخلیه کنند.

### مسائل سیاسی را نمی شود با مقتضیات پزشکی مخلوط کرد

این مطلبی بود که در آن موقع مطرح شده بود. در دهم اوت خواهر شاه در نامه‌ای به پرزیدنت کارتر اطلاع داد که حال برادرش در مکزیک روز بروز وخیم تر می شود و خواهش کرد اجازه داده شود تا وی در آمریکا تحت درمان قرار گیرد. یکی از معاونین در غیاب پرزیدنت کارتر پاسخی کاملاً مخالفت آمیز ارسال می دارد و اهمیت روابط خوب با دولت جدید ایران را خاطر نشان می نماید.

در آن موقع می دانستند که بیماری شاه سابق وخیم است و تحت نظر پروفیسور J. Bernard و P. Milliez به گونه تهاجمی شیمیوتراپی می شود. ظاهراً کارتر به وخامت حال شاه واقف نبود و عوامل اطلاعاتی هم او را در جریان نگذاشته بودند، زیرا اگر او می دانست که شاه از سال ۱۹۷۵ به بیماری Waldenstrom مبتلا بوده است در سیاست ایالات متحده در قبال ایران تجدید نظر می کرد و در صدد تعیین جانشین برای او بر می آمد.

در پایان سپتامبر یکی از دوستان راکفلر بنام دکتر Benjamin H. Kean متخصص بیماری های گرمسیری برای معاینه شاه به Cuernavaca اعزام می شود. تشخیص او هپاتیت یا حمله حاد مالاریا بوده است و آزمایش های گوناگونی برای تأیید تشخیص تجویز می نماید و توصیه می کند که شاه سابق در بیمارستان کورنل در نیویورک بستری شود. دکتر نامبرده در دومین باری که از شاه عیادت می کند ابتلای به نوعی سرطان را محتمل دانسته و تصور می کند که یرقان او بعلت انسدادی است که توسط سنگ کیسه صفرا حادث شده است. شاه آنچه را که پنهان می داشت به دکتر Kean ابراز می کند و تشخیص پزشک یاد شده بر این قرار می گیرد که یرقان شاه بدلیل متاستاز سرطان او می باشد. در ۱۸ اکتبر پرزیدنت کارتر از بیماری شاه آگاه می شود و در عرض چند دقیقه نظرش را کاملاً تغییر می دهد و می گوید "مطمئناً ما باید تا هر موقع که لازم باشد شاه را در اینجا بپذیریم تا درمان شود." آقای ونس وزیر امور

خارجه مامور می شود که واقعیت بیماری شاه و همچنین عکس العمل دولت ایران را در قبال بستری کردن شاه در آمریکا بررسی نماید.

دکتر E. Dustin عهده دار امور پزشکی در وزارت امور خارجه توسط تلفن با دکتر Kean و همچنین با طبیب سفارت آمریکا در مکزیکوسیتی تماس می گیرد. از این زمان است که تاریخ تغییر جهت می دهد. این پزشکان که یقیناً هیچکدام تخصصی هم در بیماری Waldenstrom نداشتند. مرگ سریع شاه را پیش بینی می نمایند و می گویند که تنها در بیمارستان های

نیویورک که وسایل لازم را در اختیار دارند امکان معالجه شاه سابق فراهم است. ولی بعد از گروگانگیری مجدداً این نظریه تغییر می کند و مدعی می شوند که ادامه معالجه شاه سابق در مکزیک هم میسر است. دکتر Kean تأکید می کند که به دکتر Dustin گفته است مسئله مدت برای "هفته ها" مطرح است و نه برای "روزها" بنابراین دکتر Dustin مسئله را خیلی وخیم جلوه داده است. سرانجام بار دیگر به این نتیجه می رسند که پذیرفتن شاه سابق در آمریکا ضرورتی ندارد بخصوص که اطباء معالج فرانسوی او در کار خود بسیار ورزیده هستند. در ۲۱ اکتبر مقامات آمریکایی به نخست وزیر ایران اطلاع می دهند که احتمالاً ممکن است بدلیل پزشکی شاه در آمریکا پذیرفته شود. ایرانی ها در زمینه و خاصت بیماری

بردارید."

این امر بدون تردید بی توجهی دکتر داستین را می رساند که با در خطر جلوه دادن سلامتی شاه در نظر کارتر و اینکه تنها در ممالک متحده است که می توان شاه را درمان کرد مکانیسم سیاست روز را که می بایستی به انتخاب مجدد کارتر منتهی شود تغییر داد، نهایتاً با زحمت زیاد شاه را در بیمارستان کورنل در نیویورک می پذیرند و او را تحت عمل جراحی کیسه صفرا قرار می دهند که احتمالاً عامل یرقان او نبوده است. دو روز بعد شاه شصتیمین سالروز تولدش را در اطاق بیمارستان برگزار می کند و ۹ روز پس از آن بود که دانشجویان ایرانی سفارت آمریکا را در تهران اشغال کرده و ۵۳ نفر را گروگان می گیرند و می گویند که تا شاه به ایران عودت داده نشود تا در مقابل دادگاه جوابگوی اعمال خود باشند گروگان ها آزاد نخواهند شد.

بد نیست در اینجا گفته شود که بیماری شاه بصورت قضیه ای بحث برانگیز در آمده بود از جمله مجله Science شش سوال زیر را مطرح کرده بود:

۱. چرا دکتر Kean که متخصص بیماری های گرمسیری بود متخصص بیماری های گوارشی و همچنین متخصصین سرطان شناس را که در نیویورک در دسترس بوده اند، به مشاوره دعوت نکرده است. وی حتی می توانسته از متخصصین مکزیکی در خود مکزیک نیز چنین دعوتی بعمل آورد.

۲. چرا دکتر Kean شاه را که در آن موقع در Cuernavaca بود به مکزیکو سیتی که فقط یک ساعت راه با اتومبیل بود نبرده است تا آزمایشات برای تشخیص لازم را انجام دهد.

۳. چرا مشاورین شاه بر خلاف حقیقت و سریعاً اعلام کردند که در مکزیک اسکنر EMI و accelerator و Linear (دستگاهی است که برای اشعه درمانی بیماران سرطانی به کار می رود و خاصیت آن این است که اشعه را به عمق نسج وارد می کند و مانع پخش اشعه در قسمت های سطحی می گردد.) وجود ندارد.

۴- چرا وزارت خارجه که رئیس آن سایروس ونس بود نگذاشت قبل از اینکه شاه از مکزیک به آمریکا برود بیماری او تشخیص داده شود و لزوم درمان توسط پزشکان آمریکایی مسجل شود.

۵. چرا هیچکدام از مشاورین رئیس جمهوری باو یادآوری نکردند که تا قبل از اتخاذ

## کارتر بعد از پایان دور هاش می گفت برایش آسان بود در اکتبر ۱۹۷۹ اجازه دهد شاه در آمریکا بستری شود

شاه تردید داشتند، لذا پیشنهاد می کنند که یک طبیب ایرانی برای معاینه شاه به مکزیک اعزام گردد. با این پیشنهاد موافقت نمی شود و وزیر ایرانی به نماینده آمریکائیهها می گویند: "شما می خواهید درپوش بطری دیو را

هر گونه تصمیمی مسائل فوق را روشن نمایند. ۶. جرا تصمیم وزارت خارجه و رئیس جمهوری مبتنی بر نظریه طبیبی شد که به مکزیکو سیتی اعزام گردید و او خیلی جدی توصیه نمود که شاه چه بیمار و چه سالم باید در آمریکا پذیرفته شود.

حال بر می گردیم به مشروح اقدامات تشخیص و درمانی که برای شاه انجام شد. کم کم معلوم شد که دکتر Kean اشتباه کرده و مسئله منحصرأ مربوط بوده است بچند قطعه شن که در کیسه صفرا و مجرای کولدوک بوده و استفاده از حذاقت پزشکان آمریکایی ضرورتی نداشته است. نهایتاً دکتر Kean به مشاورین رئیس جمهور گزارش می دهد که شاه مبتلا به لنفوم است (سرطان) و طبیعی است که شنیدن نام سرطان عواطف انسانی را جریحه دار می کند. تنها هنگام برداشتن کیسه صفرا بود که پزشکان آمریکایی متوجه شدند

بیماری Waldenstrom به نوعی سرطان تغییر ماهیت داده است. سایروس ونس که سابقاً رئیس بنیاد راکفلر بود باو اطلاع می دهد که شاه سابق مبتلا به سرطان است و باید سریعاً به یکی از بیمارستان های نیویورک منتقل شود و اگر مشورتی لازم است تنها با دکتر Kean و تأیید تلفنی دکتر Dustin صورت گیرد. سرانجام پرزیدنت کارتر و وزیر خارجه با اعطای ویزای ورود شاه سابق به آمریکا موافقت می نمایند و در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۷۹ شاه در بیمارستان کورنل بستری می شود بدون اینکه قبلاً با متخصصین سرطان در انستیتیوی ملی سرطان در Bethesda مشورت شده باشد.

روزی اسناد مربوطه منتشر خواهند شد و خاطرات بسیاری نیز نوشته خواهند شد و تمامی بر این مطالب مهر تأیید خواهند گذاشت که یک اشتباه کاری بزرگ سیاسی بزرگترین ملت دنیا را با یک سری پریشانی هایی روبرو نمود که غفلتاً پرستیژ خود را از دست داد.

وقتی که دکتر Morton Coleman که شاه در نیویورک زیر نظر او درمانش را ادامه می داد در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام کرد که درمان شاه ممکن است از شش ماه تا یکسال طول بکشد انقلابیون ایرانی ادعا کردند که آمریکائیه اغفال شده اند و شاه سابق در حال آماده کردن آنها برای برقراری مجدد سلطنت پهلوی می باشد.

تحول خطرناک بیماری Waldenstrom

در مدت دو ماه انجام گرفت. در سال ۱۹۷۴ بود که پزشکان فرانسوی از راه سرعت رسوب گلیبول ها، کم خونی و دوره های متناوب خستگی این بیماری را تشخیص داده بودند، زیرا پرزیدنت پمپیدو رئیس جمهور فرانسه نیز چهار سال قبل از اینکه پرزیدنت بومدین به همین بیماری دچار شود با همین بیماری از پا در آمده بود. درمان کلاسیک شاه فوراً با تجویز

## انقلابیون ادعا کردند که آمریکائیه اغفال شده اند و شاه در حال آماده شدن برای برقراری مجدد سلطنت پهلوی است

Chlorambucil و شیمی درمانی که در این بیماری خیلی موثر و بهتر از همه تحمل می شود آغاز می گردد و گاهی هم برای مدت کوتاهی Prednison را که نوعی کورتون است به داروهای او اضافه می نمایند. این درمان تا زمان تبعید او در شانزدهم ژانویه ۱۹۷۹ بخوبی مثمر بود. در باهاما "بیوبسی" گانگلیونر سرطانی شدن بیماری را نشان می دهد:

Reticulo Sarcoma که نوعی تومور سرطانی است که در گانگلیون های لنفاتیک و مغز استخوان ها پیدا شده و پیشرفت می کند. درمان او با تزریق داخل وریدی چندین داروی ضدسرطان کلاسیک انجام می گرفت. چند روز پس از ورودش به مکزیک شاه از خستگی شدیدی که با تب همراه بوده است شکایت می کند رنگ او زرد می شود. اطباء مکزیک و آمریکایی در تشخیص اشتباه می کنند. آنها تصور می کردند که شاه مبتلا به مالاریا است بعد به امیبیاز و سپس به هپاتیت ویروسی توجه می کنند و توجهی به دردهای شکمی او که ممکن است بعلت وجود یک تومور کبدی که بعلت فشار تولید انسداد و زردی کرده است نمی نمودند. اشتباه در تشخیص با تصور وجود یک کانسر تولید نگرانی شدیدی نمود که تا حضور در آمریکا ادامه پیدا می کند که قبلاً راجع به آن صحبت شد. شاه در تاریخ ۲۲ اکتبر در بیمارستان مشهور دانشگاه

کورنل بستری می شود. با آزمایش های ساده ای وجود سنگ در کیسه صفرا و کولدوک او که تولید زردی کرده اند تشخیص داده می شود. شاه در مظان اتهام قرار می گیرد که از دولت آمریکا سوء استفاده کرده و با این بهانه فریبنده که درمان اختصاصی سرطانش باید منحصرأ در آمریکا صورت گیرد اجازه ورود به آمریکا را کسب کرده است. در ۲۴ اکتبر کارشناسان و روزنامه نگاران به این فکر می افتند که حضور شاه در آمریکا مسائل خطرناک ظریفی را برای دولت آمریکا بوجود می آورد. خبرگزاری رویتر اعلام می کند که دولت ایران میل دارد مطمئن شود که شاه سابق هیچگونه فعالیت سیاسی ندارد و دولت آمریکا با اینکه طبیب اعزامی از تهران، شاه را معاینه نماید مخالفت می کند ولی موافقت می نماید که دولت ایران را در جریان پیشرفت بیماری شاه قرار دهد. در ۲۵ اکتبر جراحان آمریکایی کیسه صفرا را خارج می کنند و ظاهراً به کولدوک بیمار توجهی نمی شود تا وجود سنگی را در آن تشخیص بدهند ولی وجود لنفوسارکوم (نوعی سرطان) تشخیص داده می شود که به منظور درمان آن اقدام به رادیوتراپی می شود ولی بیمار مجدداً از درد شکمی در ناحیه کیسه صفرا شکایت می کند.

تازه در آنوقت تشخیص می دهند که سنگی در مجرای کولدوک باقی مانده است. در ۲۶ نوامبر عمل مجددی برای خارج کردن سنگ فراموش شده در کولدوک انجام می گیرد. شاه تصمیم می گیرد که به مکزیک برگردد ولی هواپیمای حامل شاه ناچار می شود که در سن انتونیوتگزاس به زمین بنشیند. دولت مکزیک از ترس اینکه دولت ایران با کارمندان مکزیک سفارت آمریکا نیز رفتار مشابهی بنماید با ورود شاه سابق به مکزیک مخالفت می کند. بالاخره شاه مجاز می شود که در پاناما رحل اقامت بيفکنند. در ماه مارس سال ۱۹۸۰ که شاه در پاناما بود دولت ایران تمام مدارک لازم برای تحویل گرفتن شاه را از آن دولت تهیه کرده بود همانموقع نیز ضرورت برداشتن طحال او مسلم شده بود. دکتر DeBakey برای مشورت دعوت می شود. وی بیمارستان های پاناما را حائز شرایط لازم نمی داند که این مساله سبب رنجش همکاران پانامائیش شد. وقتی "دوبیکس" رسید گارد احترامی که برایش در نظر گرفته شده بود احترامات لازم را بجا آورد ولی مانع ورود او شدند اما سرانجام به وی اجازه داده شد. شاه سابق را عمل نماید ولی او خودداری نمود و گفت "در چنین شرایطی من مطمئن نیستم که شما بیمار مرا تلف نکنید." خواهر شاه نیز گفت در حقیقت

شاه سابق ایران که در هفته‌های اخیر از عوارض وخیم سرطان سیستم لنفاوی خود رنج می‌برد در تاریخ ۲۶ ژوئیه الزاماً بستری می‌شود. این عوارض عبارت بودند از یک آبسه شکمی در ناحیه زیر دیافراگم و ترشحات چرکی در ریه چپ. متخصصین مصری و فرانسوی که شاه را درمان می‌کردند در ۳۰ ژوئن برای خارج کردن آبسه

برادرم می‌ترسید که او را در اینجا روی تخت عمل بیهوش کنند و او در تهران بیهوش آید. شاه دیگر نمی‌توانست به آمریکا برگردد، لذا دعوت پرزیدنت سادات را پذیرفت و به مصر رفت و در آنجا در ۲۸ مارس دکتر دوییکی طحال او را که دو کیلوگرم وزن پیدا کرده بود بیرون آورد. چند روز بعد جواب "بیوپسی" کبد را که



شکمی، شاه سابق را عمل می‌کنند و او را در بخش مراقبت‌های ویژه بستری می‌نمایند. حال او نسبتاً بهتر می‌شود ولی مجدداً عوارض بیماریش موجب شکایت او می‌شود. در ۲۶ ژوئیه شاه دچار شوک قلبی، عروقی شدیدی می‌شود که پیامد بیماریش تشخیص داده می‌شود و با وجود مراقبت شدیدی که از او می‌شود حالش رو به خرابی می‌رود و سرانجام در ساعت ۹:۵۰ یکشنبه ۲۷ ژوئیه سال ۱۹۸۰ در می‌گذرد.

**منابع در مجله موجود است.**

می‌شود تب او به ۴۰ درجه سانتیگراد می‌رسد و متناوباً نیمه مدهوش می‌شود. ناگهان اعلام می‌شود که شاه خونریزی داخل شکمی دارد و ضرورت دارد که پانکراس و جنب او مجدداً عمل شود. در ۵ ژوئیه تابلوی بیماری با اعلام اینکه شاه همچنان دچار یرقان است تکمیل می‌شود.

این یرقان ممکن است بعلت تزریق مکرر خون و یا متاستاز سرطان او می‌بوده است.

ده نفر پزشک که هفت نفرشان مصری و سه نفرشان فرانسوی بودند و شاه را تا هنگام مرگش تحت نظر داشتند در ۲۸ ژوئیه گزارش پزشکی زیر را منتشر می‌کنند:

ضمن عمل انجام داده بودند دریاف کردند که حاکی از این بود که سرطان بیمار انتشار یافته است. دوران نقاهت خیلی سخت می‌گذرد. بیمار به تناوب دچار تب می‌شود و بعلت تغذیه نامناسب لاغر می‌شود (وزن شاه در آن موقع ۵۰ کیلوگرم بود) دردهای شکمی هنوز برقرار و تنفس او هم مشکل انجام می‌شد. بالاخره پزشکان تشخیص می‌دهند که اکنون مسئله پانکراتیت حاد و پلورزی چرکی مطرح می‌باشد و تیمی از جراحان در تاریخ ۳۰ ژوئن برای خارج کردن چرک پرده جنب و ترشحات تورمی لوزالمعده شاه را عمل می‌نمایند. چهار روز بعد حال شاه خیلی بد

## مجله دام گشت و صنعت

**تنها نشریه ۴ رنگ بخش کشاورزی که بر روی کاغذ گلاسه**

**و به دو زبان فارسی و انگلیسی منتشر می‌شود**

تلفن اشتراک ۸۸۳۳۹۹۵-۰۲۱